

## هلنیسم و نقش آن در فرهنگ ایران پیش از اسلام

سیدابوتراب سیاهپوش\*

### چکیده

در آغاز قرن پنجم پیش از میلاد، در بخش جغرافیایی کوچکی از سرزمین کهن یونان، شیوه زندگی متمدنی در قالب سازمان برجسته پولیس شکل گرفته بود. در این سرزمین باستانی و کرانه‌های ساحلی آن اقوام گوناگونی سکونت داشتند؛ یکی از آنان قوم «آخایی» نامیده می‌شد. قبیله‌ای از این قوم در منطقه «هلاس» سکنی گزید و از این مقطع به بعد یونانیان خود را «هلنی» نامیدند. هلنی‌های اصیل با پشت سر گذاردن دنیای کهن و «عصر ظلمت»، از قرن پنجم پیش از میلاد، تمدن درخشانی بنیان نهادند. یکی از عناصر برجسته فرهنگ هلنی سازمان‌دهی منظم و مدونی بود که شالوده تعلیم و تربیت یونانی شد. پس از فتوحات اسکندر آمیزه‌ای از فرهنگ و دانش ملل مغلوب در پیوند با تمدن هلنی تمدن نوینی را شکل داد که به آن صفت هلنی‌مآبی در برابر هلنی محض داده شد. یکی از عناصر ارزشمند در عصر هلنی‌مآبی فلسفه طبیعی بود؛ فلسفه‌ای که در افکار و اندیشه‌های دانشمندان و مردم فرهیخته و دانش‌آموخته در سراسر قلمروی امپراتوری یونان رایج شد و تا چند قرن پس از میلاد دنیای شرق و غرب را در ابعاد گوناگون تحت تأثیر خود قرار داد. سرانجام واکنش علیه آن در خاورمیانه آغاز شد و مایه ریزش افکار واپس‌گرا به کانون خرد هلنیسم شد.

**کلیدواژه‌ها:** هلنی، هلنیسم، یونان، ایران، فرهنگ، اخلاق، دین و تمدن.

### ۱. مقدمه

هدف از طرح این موضوع بزرگ‌داشت و یا تکریم پدیده یا عصری نیست که بیش از دو هزار سال از آغاز آن گذشته است، بلکه تأکید بر اندیشه‌ای جامعه‌شناختی است که در

\* مربی پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی socialstudies@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۴

مقطعی از تاریخ رخ داده و نقش آن در شکل‌گیری تفکر فرهنگی، عقلانی، و اخلاقی بشر و پیشرفت او بسیار مؤثر بوده است. برخی بر این باورند که عنصر هلنی و هلنیسم مسیر پیشرفت تمدن را تعیین کرده است؛ شاید عده‌ای هم به ابعاد گستره آن پی نبرده باشند. نگارنده بر این باور است که برای بررسی و تحلیل سیر جریان و پیشرفت و زوال جوامع بشری تا آستانه «انقلاب علمی» و ظهور «علم نوین» چاره‌ای جز شناخت پدیده‌های برجسته تاریخی نیست؛ به‌خصوص پدیده‌هایی که در قرون متمادی جایگاه و نفوذ پر دامنه‌ای در ارکان علمی و فرهنگی و سیاسی آن جوامع داشته‌اند؛ بدیهی است هلنیسم یکی از مهم‌ترین آن‌هاست که در این مقاله سعی می‌شود نقش آن در فرهنگ ایران پیش از اسلام بررسی شود.

## ۲. نگاهی به تمدن کهن یونان

سرزمین یونان تاریخی بسیار پیچیده و قدیمی دارد و هدف در این مقاله بررسی چگونگی شکل‌گیری این قوم نیست؛ قومی که آمیزه‌ای از اقوام متعدد و مهاجران گوناگون اعم از آخایی، دوری، ایکایی، و ایونی (یونی) است و بعدها ایرانیان هم به آنان پیوستند. این اقوام آیین‌ها، اعتقادات، و آموزه‌های فرهنگی و دینی خود را در سرزمین یونان انتشار دادند.

پس از گذراندن دوران ظلمت و با تأثیر از تمدن و فرهنگ مصر، بین‌النهرین، آناتولی، و پارس از حدود قرن نهم/ هشتم پیش از میلاد علائم درخشیدن تمدن یونانی‌ها با حماسه‌های *ایلیاد* و *ودیسه* نمایان شد. این حماسه‌ها احتمال دارد در قرن هشتم پیش از میلاد کتابت شده باشند، اما در این که آن‌ها را یک نفر (هومر) یا چند تن تدوین کرده باشند جای بحث و گفت‌وگو است. به هر حال، ریشه و خاستگاه *ایلیاد* و *ودیسه*، هر چه می‌خواهد باشد، شالوده‌ی تعلیم و تربیت و فرهنگ یونانی شد و از جمله بهترین منابع و معیارهایی شد که ما از صورت و محتوای اندیشه یونانی در دست داریم (Jasper Griffin. به نقل از لیندبرگ، ۱۳۷۷: ۲۹).

اقوام یونانی از پیش از هومر به دریازنی و استعمار مناطق ساحلی مدیترانه علاقه‌مند بودند و پس از سلسله‌ای از جنگ‌های داخلی سرانجام شبکه‌ای از کشور-شهرها را از سواحل یونانی آسیای صغیر تا سیسیل و جنوب ایتالیا، فرانسه، و اسپانیا ایجاد کردند.

یکی از اقوامی که در *ایلیاد* و *ودیسه* از آنان یاد می‌شود قوم آخایی است، که در ناحیه یونان قدیم در خلیج کورنت سکونت داشتند. آنان در ۱۳۰۰ پیش از میلاد با کسب قدرت اولین اتحادیه یونانی، معروف به اتحادیه آخایی، را که مرکب از شهرها و نواحی گوناگون یونان بود، با قصد آزاد کردن یونانیان از حکومت مقدونیه، تشکیل دادند. در فاصله قرن‌های

هشتم تا پنجم پیش از میلاد عبارت آخایی شمول خود را از دست داد و فقط برای اشاره به قبیله‌ای خاص و یا برای پهلوانان هم‌ری به کار برده می‌شد. از این مقطع به بعد نام دیگری، برگرفته از قبایل منطقه «هلاس»، جای آن را گرفت. به این ترتیب، نامی که در این دوره رواج پیدا کرد و یونانیان خود را با آن نامیدند «هلنی‌ها» شناخته شد (وکیلی، ۱۳۸۹: ۷۷).

کاربرد هلنی به تدریج در متون گوناگون راه یافت. افلاطون عبارت هلنی را با دست‌ودلبازی برای آخایی به کار برده است. او در جمهورشش بار این نام را به کار برده و منظورش کسانی است که به روایت هومر به تروا حمله کردند، و در رساله کرتیاس (*Critias*) یا میزان چهار بار این عبارت را به کار برده که مراد وی زبان یونانی است. در رساله منون نیز همواره عبارت هلنی را در معنای «کسی که به زبان یونانی سخن می‌گوید» آورده است. در کتاب قوانین عبارت هلنی‌ها ۳۲ بار تکرار شده است. ارسطو ضمن به کار بردن این صفت در سیاست بیش‌ترین استفاده از این واژه را در اخلاق نیکوماخس کرده است که اکثراً (جز دو مورد) به زبان یا واژگان و فن شعر یونانی اختصاص دارد. در تراژدی پارسیان، که اصولاً درباره نبردهای ایران و یونان است، فقط یازده بار به این واژه برمی‌خوریم که دو مرتبه به کشتی‌ها و ارتش یونانی و نه مرتبه به خرد یونانی‌ها دلالت دارد، البته در برخی از متن‌های یونانی عبارت «جهان هلنی پر از پیشنهاد برای دغل‌کاری است» دیده شده است. در برخی از متن‌های قرن پنجم پیش از میلاد به بعد «هلنی‌ها و بربرها» یک دوگانه «معنایی متضاد» تشکیل می‌دهند، به صورتی که «هلنی‌ها و بربرها» حدود یک سوم کاربردهای این صفت را دربر می‌گیرند. آیسخولوس که خود در نبرد با ایرانیان شرکت داشت و نخستین اثر ادبی در پشتیبانی از یونانیان را خلق کرد در ۱۰۷۷ بیت تراژدی پارسیان فقط هفت بار واژه بربر را به کار برده و در همه موارد از ایرانیانی که نماینده این بربرها بودند به بزرگی و نیکی یاد کرده است (همان: ۸۱).

به هر حال، هلنی‌های اصیل با پشت سر گذاردن دنیای کهن و «عصر ظلمت» تمدن درخشان قرن‌های پنجم و ششم پیش از میلاد را بنیان نهادند. مهم‌ترین عناصری که این اقوام را در نواحی دریای اژه پیوند می‌داد زبان عمومی، آیین‌ها، اعتقادات، ورزش‌ها، تئاترها، و جشن‌های آنان بود. زبان‌شان با همه تفاوت‌هایی که داشت با نوعی زبان ادبی یونانی زینت یافته بود که جامعه تحصیل‌کرده یونان با آن زبان تفاهم می‌کرد. ادب و فرهنگی که در این زبان آفریده شد دارایی عظیمی برای همه یونانیان به شمار آمد و از آنان مردمی یگانه و به همین اعتبار ملتی یگانه ساخت. عقیده و کیش یونانیان در حدود ۸۰۰ پیش از میلاد، یعنی هنگامی که اشعار هومر، ایلید، و ادیسه به رشته نظم درمی‌آمد، بیش‌تر خدایانی بودند که

مهم‌ترین آن‌ها زئوس خدای آسمان و فرستنده آذرخش، آپولون پسر زئوس، آتنه الهه هوا و الهه خرد، پوسیدون خدای دریا، و آفرودیت الهه عشق و زیبایی است، اما عصر شکوفایی یونان با پرستش طبیعت آغاز شد. فیلسوفان ملطیه (Miletus)، شهر عمده ایونیا، مستعمره یونانی آسیای صغیر که تحت حکومت ایران بود، اندیشه یونانی را از عقاید اساطیری پیدایش جهان و خدایان پاک کردند و به پدیدارهای طبیعت و مبدأ و منشأ آن‌ها علاقه نشان دادند. فکر آنان بیش‌تر طبیعی (فیزیکی) و جهان‌شناسانه بود تا مابعدالطبیعی (متافیزیک). هر یک از آنان می‌کوشیدند ماده اساسی یگانه‌ای (ماده‌المواد) را کشف کنند که همه چیز از آن ناشی شده است (شریف، ۱۳۶۲: ۱۰۷). این نگرش گام بزرگی در اندیشه عقلانی هلنی‌ها بود. یونانیان در بعضی از «کشور-شهرها» برای ادای آیین‌های مذهبی گرد هم می‌آمدند و به قصد انجام دادن این کار چندین اتحادیه مذهبی به وجود می‌آوردند؛ مهم‌ترین جلسات این اتحادیه‌ها در معبد دلفی بر پا می‌شد. علاوه بر این‌ها، به افتخار برخی از خدایان در سراسر یونان آیین‌ها و جشن‌های گشتی پهلوانی به صورت همگانی (پان‌هلنیک) بر پا می‌شد. از بین آن‌ها، مهم‌تر از همه، آیین‌هایی بود که در اولمپیا هر چهار سال یک‌بار به افتخار زئوس برگزار می‌شد.

زمانی از شکل‌گیری این اتحادیه‌ها سپری نشده بود که به‌تدریج با پیوستن شهرهای آسیای صغیر و دولت‌های جزیره‌ای رهبری اتحادیه را آتن به عهده گرفت. اولین اتحادیه در دلوس (۴۷۴-۴۷۸ پ.م)، جزیره‌ای با اهمیت تجاری و سیاسی نزدیک ساحل یونان در دریای اژه، با عنوان اتحادیه دلوسی شکل گرفت. سپس، با انعقاد سلسله پیمان‌های بازرگانی و مقررات دریایی بین اعضای اتحادیه و با قصد دفاع از آزادی همگانی در ضدیت با ایران هخامنشی امپراتوری یونان تشکیل شد. با انتقال قانون اتحادیه‌ها از دلوس به آتن و استحکام قدرت و اقتدار بر سایر دولت‌های یونان و انتخاب مسئولان و متصدیان امور کشور با رأی مخفی و حاکمیت قانون که از سوی مجلس همگانی تصویب شده بود، نتیجه آن شد که دستگاه هدایت این امپراتوری به دست رهبرانی خردمند قرار داده شود که از حمایت و پشتیبانی اکثریت شهروندان برخوردار بودند. یکی از بزرگ‌ترین آنان پریکلز (Pericles, 429-490 B.C) بود که طی حکومت سی‌ساله خردمندانه وی (۴۳۰-۴۶۰ پ.م)، آیسخولوس، سوفوکلس، و اروپیدس تراژدی‌های خود را به رشته تحریر درآوردند و آریستوفانس کمدی و فیدياس مجسمه‌های خود را آفریدند. هرودوت با نوشتن تاریخ جنگ‌های ایران پدر تاریخ‌نویسی شد و توسیدید با ارائه تاریخ جنگ پلوپونز برای خویشتن مقام بزرگ مورخ باستان را به دست آورد (همان: ۱۲۴).

در عصر پریکلس با تقویت دموکراسی و احترام فوق‌العاده به هنرمندان و فیلسوفان و اهل ادب و فرهنگ راه بر گسترش دامنه تفکر و عقلانیت و حضور عامه مردم فراهم شد. او معتقد بود که حکومت آتینان بر اساس دموکراسی است، زیرا اداره امور به دست اکثریت است و نه در دست تنی چند محدود. پریکلس کار تهیه و تدوین قانون اساسی را به عهده پروتاگوراس (Protagoras) سپرد (کاپلستون، ۱۳۳۸: ۱۰۵). مساعی وی یونان را به اوج شکوفایی و جلال رساند. پس از جنگ‌های پلوپونزی و از دست رفتن رهبری یونان و موفقیت‌های اسپارت در به شکست کشاندن آتن، که از حمایت‌های پارس‌ها بهره‌مند بودند، برخی از کشور-شهرهای یونان در آسیای صغیر مجدداً زیر نفوذ ایران قرار گرفتند، اما فرمان‌روایی مقتدرانه دولت اسپارت بر یونان و دریای اژه مدت زمان زیادی به طول نینجامید و در ۳۷۱ پیش از میلاد اپامینونداس (Epaminondas) سردار یونانی شهر تب آنان را در لئوکترا شکست داد (مصاحب، ۱۳۴۵: ۳۸)؛ از سوی دیگر، پس از کم‌تر از چهل سال از آن وقایع دولت دورافتاده مقدونیه در شمال یونان زمام امور را در دست گرفت و با تسلط بر سراسر یونان بساط امپراتوری هخامنشی را برچید.

این مقاله قصد بررسی چگونگی اداره امپراتوری بزرگ هخامنشی و هم‌چنین نحوه برخورد با ارکان و بزرگان دولت شکست‌خورده از سوی فیلیپ و اسکندر کبیر را ندارد، اما مسلم است که تصمیم اسکندر در زمان ضرب سکه و برخورد خاص وی با مردم و سران زیر فرمانش حکایت از احتیاط و حزم و دوراندیشی او دارد. به گفته آریان (VII، ۲۰۶)، اندیشه «شرق‌گرایی» اسکندر در واقع پارسی‌گرایی و یا هخامنشی‌گرایی بود، که دست‌کم به تقلید از جامه و تشریفات و بعضی آداب منحصر بود؛ مانند رسم بسیار بحث‌برانگیز آستان یوسی (Proskynesis). این رسم هیچ پیوندی با پرستش اسکندر از سوی یونانیان و مقدونیان نداشت؛ رسمی که فرودستان هنگام رسیدن به پیشگاه فرمان‌روا در میان هخامنشیان انجام می‌دادند، اما یونان-مقدونیان با این رسم در میان ایرانیان، برخلاف غربیان، مخالفتی نشان ندادند. کوشش‌های اسکندر برای آشتی با طبقه فرمان‌روای پارسی بی‌گمان مورد قبول آنان که پایگاه‌های پیشین خود را نگاه می‌داشتند واقع شد، اما اکثریت ایرانیان اسکندر را به چشم غاصب می‌نگریستند. مشی زناشویی میان سران سپاه هلنی-مقدونی با بزرگان ایرانی که در میهمانی بزرگی در شوش بر پا شده بود (پلوتارک، اسکندر، ۷۰؛ آریان، VII، ۴، ۴) گویا پاره‌ای بود از امید اسکندر به درآمیختگی میان یونانیان-مقدونیان و ایرانیان، تا بلکه از این میان گروهی پایدار و شایسته اداره امور این امپراتوری پهناور شوند. از بعضی منابع چنین برمی‌آید که اسکندر در برگزیدن ایرانیان برای

همداستانی در اداره کشور به گزاف رفته بود. برگزیدن بسیاری از ایرانیان هم‌چون «خویشان» مایه خشم سران برجسته مقدونی و هم‌نشینان اسکندر شد که از پیشرفت بزرگان ایرانی و برابر شدن با آنان رمیده بودند (آریان، VII، ۱۱، ۶). ضمناً چند واحد از سپاهیان ایرانی به پایگاه برابر Etatpol (یا هم‌نشین) با شاه رسیدند (آریان، VII، ۶، ۴)، و یا دست کم از چشم مقدونیان چنین می‌نمود (فرای، ۱۳۸۰: ۲۳۱). درباره هدف‌های اسکندر و درآمیختگی‌ای که بدان اشاره شد مطالب بسیاری بیان شده است؛ مانند کاری که شاپور ساسانی از درآمیختگی و کوچ اسیران مسیحی رومی در جنگ‌های ایران و روم انجام داد؛ در این جا به همین مقدار بسنده می‌شود.

این اشاره مختصر بیش‌تر برای آشنایی با فضای سیاسی و اجتماعی ایران هخامنشی و واکنش ایرانیان در برابر اهداف اسکندر در خصوص اداره امور امپراتوری پارسیان بود (برای مطالعه بیش‌تر در این باره و تعاملات ایرانیان با یونانیان و مقدونیان ← Badian, 1958).

از سرگذشت هلنی‌ها چنین برمی‌آید که تلاش می‌کردند کاستی‌ها و بدخویی‌های خود را با تفکر در ایده‌آل‌های زندگی و اندیشه و علاقه به زیباشناسی و خلق آثار ادبی و هنری جبران کنند. ادیبان و نمایش‌نامه‌نویسان هلنی، با هنرمندی بسیار، کشمکش‌ها و جدال‌های اساسی زندگی آدمی با خدایان و آدمی با آدمی، رسم، و سنت اجتماع و جنگ اندیشه‌های ناساز آدمی با زندگی و سرنوشت را در آثار ادبی و نمایش‌نامه‌های خود پدید آوردند. پیش از این به نمونه‌هایی از آثار آنان در این زمینه اشاره شد. دانشمندان و عالمان یونان اگرچه در مقایسه با دانشمندان امروزی از دانش اندکی برخوردار بودند، اما شایستگی برجسته آنان در این امر بود که نگاه و اندیشه آنان به عالم و آدم و طبیعت برداشتی علمی، مستدل، و تاحدودی روشمند بود. پرسش‌ها و اعتقادات آنان بر این امر استوار بود که رفتار انسان و پدیده‌های طبیعت جملگی ریشه و انگیزه‌ای طبیعی دارد و خود آدمی به یاری مشاهده و آزمایش قدرت آن را دارد تا از این انگیزه‌ها پرده بردارد و بر طبیعت چیره شود. به عبارت دیگر، اندیشه هلنی ریشه و علت همه چیز را عمدتاً در «تحت‌القمر» جست‌وجو می‌کرد، گرچه وقوع برخی حوادث و رویدادها را نشانه‌ای آسمانی (فوق‌طبیعی) می‌دانست.

طالس (قرن ششم پ.م)، فیثاغورس (۴۹۵-۵۷۵ پ.م)، لئوکیپوس (حدود ۴۵۰ پ.م)، ذیمقرانتس (۳۷۰-۴۶۰ پ.م)، بقراط (حدود ۴۵۰ پ.م)، سقراط، افلاطون، و ارسطو طلایه‌داران این نگرش و تفکر بودند.

به گفته هرودوت طالس، که به پدر علم یونان مشهور است، درباره آسمان‌ها چندان دانش اندوخته بود که کسوف سال ۵۸۵ پیش از میلاد را پیش‌بینی کرد. گروهی از متفکران

قرن ششم پیش از میلاد پژوهشی جدی و انتقادی در طبیعت و چیستی جهانی که در آن می‌زیستند آغاز کردند که تا به روزگار ما هم‌چنان ادامه یافته است. آنان درباره اجزای سازه، ترکیب، و کارکرد این جهان پرسش‌هایی را مطرح کردند و پرسیدند که آیا جهان از یک چیز ساخته شده است یا از عناصر بسیار. از شکل و جای آن‌ها پرسش کردند و درباره اصل و خاستگاه آن‌ها اندیشیدند. فیلسوفان اولیه نه تنها پرسش‌های جدیدی را مطرح کردند، بلکه پاسخ‌های نوع جدیدی نیز برای آن‌ها یافتند. شخصیت دادن به طبیعت به تدریج در گفته‌های آنان از اهمیت افتاد. دو تن از فیلسوفان یونانی، امپدوکلس و آناکساگوراس، دریافتند که خسوف و کسوف پدیده‌های خیلی ساده‌اند و در نتیجه سایه یا ظل اجرام سماوی پدید می‌آیند. موضوع حائز اهمیت در این جا این است که آنان خدایان را از توصیف و توضیح خود بیرون گذاشتند. توضیحات صرفاً طبیعت‌گرایانه بود، گرفتگی ماه و خورشید بازتاب هوس‌های شخصی و تصورات دل‌بخوانه خدایان نبود، بلکه نتیجه ماهیت حلقه‌های آتشین یا کاسه‌های سماوی محتویات آتشی آن‌هاست (لیندبرگ، ۱۳۷۷: ۳۶). این‌ها نمونه‌ای از زوایای تاریک و روشن اندیشه یونانیان بود.

قبل از بقراط سنت پزشکی یونانی غالباً به گونه‌ای بود که مردم تصور می‌کردند بیماری‌ها را خدایان یا ارواح پلید در تن آدمی جای می‌دهند؛ بنابراین، می‌کوشیدند علاج بیماری‌های خود را با همراه داشتن طلسم و افسون درمان کنند و یا به معابد مذهبی، که به بهترین وجه در آیین آسکلپیوس (Asclepius) خدای پزشکی و درمان هوبد است، مراجعه و شفا طلب کنند، اما با بقراط (۴۶۰ پ.م.)، که او را پدر علم پزشکی می‌نامند، طب هلنی و دنیوی آغاز شد. این سنت پزشکی از تحولات فلسفی هم‌زمانش تأثیر گرفته بود و با نام بقراط کنوسی (Knos) پیوند داشت. در مجموعه رسالات و کتاب‌هایی که به بقراط و شاگردان و مؤلفانش نسبت می‌دهند، از پایه ماهیت پزشکی، به منزله صنعت و یا علمی بر مبنای ماهیت و علل بیماری‌ها و رابطه کالبد انسان با جهان، و از پایه اصول درمان و علاج دفاع شده است. دانشمندان و پزشکان هلنی دست‌اندرکار چیزی بودند که با اندکی تسامح می‌توانیم آن را فلسفه طبیعی یا فلسفه طبیعت بنامیم. متفکران، فیلسوفان، مبتکران، و هنرمندان اصیل هلنی ادیبان فرهیخته‌ای بودند که خویشان را با همه اختلافات کم و بیشی که داشتند وقف پرسش‌های علمی و بنیادی درباره همه چیز کرده بودند.

یکی از جنبه‌های برجسته این فرهنگ (هلنی) همانا سازمان‌دهی منظم و مدون بود. چهار مکتب فلسفی در آتن شکوفا شد: آکادمی، لوکئوم (مشائی)، اپیکوری، و رواقی. هر یک کمابیش دوره‌های درسی منظم با مکان‌های تدریس مناسب و کتاب‌خانه داشتند. موزه

اسکندریه و کتابخانه پرگاموس سازمان‌های حکومتی‌ای بودند که به دست کارکنان حقوق‌بگیری اداره می‌شدند که به کارهای ادبی و علمی سرگرم بودند. تقریباً در هر شهر هلنیستی گونه‌ای نظام آموزشی متکی بر جامعه و وجوه عمومی بر پا بود. با آن‌که آموزگاران خصوصی و پدر و مادرها غالباً به آموزش‌های نخستین می‌پرداختند، آموزشگاه‌های بالاتر با درآمدهای عمومی حاصل از خراج یا اوقاف اداره می‌شدند. گذشته از این‌ها، آموزش عمومی که در گذشته کمابیش سراسر صرف پرورش سپاهی می‌شد اینک به شیوه یونانی، ادبیات، فلسفه، و معانی بیان تدریس می‌کرد.

کوشش در اندیشیدن و پژوهش در جهان بیش‌تر مصروف علوم طبیعی می‌شد. یونانیان هلنیستی در ریاضیات، جغرافیا، ستاره‌شناسی، و پزشکی پیشرفتی شگرف کرده بودند. فیزیک و شیمی که راه‌گشای دانش‌های اروپای امروز است چندان پیشرفتی نداشت. شاید از این رو که پیشروی در این رشته‌ها مستلزم کثیف کردن دست و انجام دادن کارهایی بود غیر از به کار انداختن قلم که شایسته شأن و پایگاه بزرگان هلنیستی نبود.

اقلیدوس هندسه خود را (در حدود ۳۰۰ پ.م) پیش از آن‌که دانشمندان اسکندرانی از کامیابی‌های بابلیان در ریاضیات و ستاره‌شناسی آگاهی یابند به کمال رسانده بود، اما تکامل ستاره‌شناسی یونان سخت مرهون کوشش‌های بابلیان است که حرکات ستارگان را از قرن هشتم پیش از میلاد رصد کرده بودند. ستاره‌شناسان بابلی قرون چهارم و سوم پیش از میلاد با برخورداری از این تجارب پیشین نظم ریاضی پدیده‌های سماوی را یافتند. برای مثال، نظم ادواری خورشید و ماه‌گرفتگی و مسیر منظم ریاضی ماه و خورشید.

این اشاره‌های کوتاه با این فرض مطرح شد که اندکی با حال و هوای دنیای هلنی که بر مدار نظم و قاعده استوار بود، و در یونانی آن را واژه کوسموس (کل نظام‌مند) می‌نامند، یعنی دنیای فیلسوفان، که در آن بین طبیعی و فوق‌طبیعی تمایز بسیار است، بیش‌تر آشنا شویم. در این دنیا قرار بر این شد که علل و اسباب طبیعی چیزها فقط در طبیعت و سرشت آن‌ها جست‌وجو شود. ارسطو فیلسوفانی را که شاید مانند او کم و بیش به روش‌شناسی توجه داشتند و راه‌های جدید تفکر در طبیعت را مطرح می‌کردند طبیعت‌شناسان نامیده است.

سرانجام رهبری تمدن باشکوه هلنی به دست دولت دورافتاده مقدونی در شمال یونان افتاد. نخست، فیلیپ مقدونی سپس پسرش اسکندر به سراسر یونان دست یافتند. اسکندر علاوه بر یونان در جهان آسیایی تا مرزهای هندوستان پیش رفت. جهان‌گشایی‌های اسکندر زبان، هنر، علم، ادب، و فلسفه هلنی را در سراسر جهان شرق اشاعه داد، اما وی و جانشینانش چیزهای بسیاری از کشور و اقوام مغلوب اخذ کردند و فرهنگی از تلفیق



عناصر یونانی و بیگانه پدید آوردند که صفت «هلنی مآبانه» گرفت، یعنی رنگ و روی یونانی یا هلنی داشت.

پیروزی اسکندر بر پادشاهی هخامنشی موجب تغییرات و دگرگونی‌های عمیقی در ارکان این امپراتوری شد. او اگرچه در آغاز فتوحاتش دست به ترکیب ساتراپ‌ها و مقامات بالای شاهنشاهی هخامنشی نزد و صرفاً به جز چند مورد که دست به شورش زده بودند اقدامی نکرد و حتی به برخی از آنان اجازه ضرب سکه داد، اما در کنارشان دو مقام کلیدی از یونانیان و مقدونیان گماشت: یکی سپاهی یا نظامی و دیگری مقامی عالی برای جمع‌آوری خراج بود. بدین گونه او از پارسیان و فرمان‌روایان کارآزموده با گماردن اسم آنان بر مسند قدرت به‌خوبی بهره جست. حاصل این امر پس از مرگ اسکندر در ۳۲۳ پیش از میلاد از یک سو راه را برای انتقال میراث این جهان‌گشا و به قدرت رسیدن یونانیان هموار کرد و از سوی دیگر، اشاعه و جذب اندیشه هلنیستی با کم‌ترین مقاومتی در شرق و به‌خصوص دودمان‌های ایرانی آغاز شد.

### ۳. هلنیسم یا هلنی مآبی چیست؟

هلنیسم چه به مثابه مفهوم و چه به منزله دوره‌ای تاریخی موضوعی است که هرگز چنان‌که باید بدان توجه نشده است. این امر تا حدی از ابهام و آشفتگی مفهومی و ناروشنی حدود مرزهای تاریخی آن ناشی می‌شود. با وجود بحران جهان باستان، تاریخ‌نگاران حرفه‌ای به فرایندهای وابسته به هلنیسم در تأسیس نهادها، سازمان‌ها، کنش‌ها، و نگرش‌های مقوم عصر جدید و جهان تاریخی اشاره کرده‌اند. اگرچه عناصر برجسته این دوران خردورزی و عقلانیت سیاسی و فکری و نقش آن در پیشرفت و رشد جوامع شرقی و به‌خصوص غرب مسیحی تا عصر مدرنیته آن طور که باید محل بررسی دقیق و موشکافانه قرار نگرفته و شاید برخی هم هنوز به ابعاد وسیع و عمیق آن پی نبرده باشند، اما همین امر، یعنی کم‌توجهی بدان، آنان را در تحلیل رویدادهای تاریخی و اجتماعی و سیر پیشرفت و افول جوامع دچار خطا خواهد کرد. حقیقت این است که از میان همه ادوار تاریخی فقط دوره گذار یا جهش بزرگ از قرون وسطی به عصر جدید (مدرنیته)، یا از فئودالیسم به سرمایه‌داری (یعنی دوره ۱۴۰۰-۱۸۰۰ م)، است که می‌تواند به لحاظ تأثیر و اهمیت تاریخی با عصر هلنیسم قیاس شود. حتی در این مقایسه نیز اگر به عوض تغییرات و تحولات تاریخی پیش‌فرض‌های بنیادین آن‌ها را مد نظر قرار دهیم، اهمیت هلنیسم بارزتر می‌شود، زیرا بسیاری از پیش‌فرض‌های تمدن مدرن، از قبیل ارزش‌های عام اخلاقی، تسخیر طبیعت، بیگانگی نسبت

به جهان و استعلائی شدن حقیقت، تشدید فردیت و خودآگاهی فردی و هم‌زمان با آن تشدید خصلت انتزاعی نیروها و نهادهای فرافردی، و بسیاری از موارد دیگر، جملگی از دستاوردهای عصر هلنیسم‌اند (فرهادپور، ۱۳۷۶: ۲۴۸).

به هر تقدیر، پس از فتوحات اسکندر، آمیزه‌ای از فرهنگ و دانش ملل مغلوب اعم از شرقی و رومی در پیوند با تمدن یونانی تمدن جدیدی شکل داد که بدان صفت هلنی‌مآبی، در مقابل هلنی محض، داده شد. با آن‌که عنصر یونانی در این ترکیب و تلفیق غلبه داشت، تاریخ‌نگارانی که این واژه را سکه زدند قصدشان آن بود که میان فرهنگ دوره هلنی‌مآبی و فرهنگ ناآمیخته یونانی تمایز بگذارند. یکی از عناصر برجسته در عصر هلنی‌مآبی فلسفه طبیعی بود، یعنی فلسفه‌ای که افکار و اندیشه‌هایی داشت که در میان دانشمندان و مردمان فرهیخته و دانش‌آموخته در سراسر قلمروی امپراتوری یونان رایج شده بود. در کوتاه‌مدت، مرکز ثقل این اندیشه‌ها در سرزمین‌های سنتی یونانی باقی ماند، اما در درازمدت این مرکز و رهبری آن در سمت شرق به اسکندریه واقع در مصر و ایران، باکتریا در آسیای مرکزی، و در سمت غرب به روم انتقال یافت.

اسکندر در پشت سر خود پادگان‌های بسیاری به جای گذاشت و هم‌چنین سلسله‌ای از شهرها که اسکندریه خوانده می‌شد (حداقل یازده شهر). اقدامات موفقیت‌آمیز او در تأسیس شهرهای مهاجرنشین حضور یونانیان را وسعت فراوان بخشید و در درازمدت این شهرهای یونانی به مراکز فرهنگی هلنی تبدیل شدند و از آن‌ها هلنی‌مآبی به همه مناطق اطراف پخش شد (لیندبرگ، ۱۳۷۷: ۲۴۴).

حاصل اقدامات اسکندر پس از مرگش راه را برای به قدرت رسیدن مقدونیان و نفوذ نیرومند اندیشه هلنیستی هموار کرد. او با جایگزین کردن فرماندهان سپاهی و مقام مهم جمع‌آوری خراج و کوچ مهاجرنشین‌های یونانی در شهرها و نیز رواج زبان یونانی و داد و ستد با ایران چیرگی خود را درون آسیا آغاز کرد؛ اگرچه پیش از این، آوازه مزدوران و جنگاوران یونانی چنان بالا گرفته بود که هر یک از بزرگان پارسی و نیز شاهنشاه هم بر آن بودند تا برای نظم دستگاه لشکری و حفظ جان خود محافظان و سپاهیان یونانی استخدام کنند. در نتیجه، چون اسکندر به ایران تاخت، بیش‌تر سپاهیان برجسته و سران و فرماندهان کارآزموده دشمن یونانی بودند.

ویلیام هاردی مک‌نیل (W.H. McNeill) اظهار می‌دارد که پیروزی‌های برق‌آسای اسکندر چندان شگفت‌نمی‌نماید، بلکه این اوج فرایند رسوخ طولانی یونان در شرق است که درخور توجه است، چون اسکندر در ۳۳۴ پیش از میلاد به ایران تاخت و خویشتن را

پیشوای هلنیسم کرد و لشکری از سپاهیان شهرهای اتحادیه هلنی، که مدعی رهبری آنان بود، به همراه خود داشت. او استقلال را به شهرهای یونانی آسیای صغیر بازگرداند و در دوردست‌تر که تأثیر یونان اندک بود یا هیچ نبود، عمداً و پی‌گیر، خویشتن را قهرمان تمدن یونان می‌شناساند. اغلب بازی‌های مشهور را به شیوه یونانی اجرا می‌کرد و سپاه او نیز به گونه‌ای حکومت‌گردان یونانی - مقدونی‌ای بود که در آسیای شرقی جریان داشت. کار مؤثر اسکندر برای آینده همانا بنیان‌گذاری شهرهای یونانی در مرزهای امپراتوری‌اش بود که در آن‌ها سازمان‌های اجتماعی و حکومتی یونانی و بعضی امتیازات خاص یونان مندرج بود. بیش‌تر این گونه شهرها پیرامون سرزمین‌های شرقی ایران واقع شده بودند که در آن‌جا پایداری در برابر مردم استپ خود مشکل به شمار می‌رفت، اما از همه این شهرها اسکندریه مصر، که در انتهای جنوب غربی قلمروی وی قرار داشت، شکوفایی بیش‌تری یافت (مکنیل، ۱۳۸۸: ۳۵۰).

#### ۴. سلوکیان و تفکر هلنیستی

پس از مرگ اسکندر امپراتوری او به سه قسمت تقسیم شد. سلوکیان در غرب آسیا، بطلمیوس در مصر، و خاندان آنتیگونی مقدونی در اروپا استقرار یافتند. همین‌ها و اخلافشان بودند که پایه‌های هلنیسم را در شرق و غرب استوار کردند. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، شروع هلنی‌مآبی در ایران با نخستین انتصاب‌ها در ساتراپ‌ها آغاز شد؛ اگرچه در اوایل کار اندک بود، اما به تدریج افزایش یافت و مهم‌تر از همه گماشتگان سپاهی و مالی بودند. اولین انتصاب را در سال ۳۲۳ پیش از میلاد، پس از مرگ اسکندر، پردیکاس (Perdikas) انجام داد. او همه ساتراپ‌های شرق را دست‌نخورده گذاشت، اما پیتون، پسر کراتئوآس، از بزرگان مقدونی را به ساتراپی ماد منصوب کرد و آتروپاتس هم‌چنان در آذربایجان ماند و یک تن مقدونی به نام فیلیپ ساتراپ باختر و سغد شد. اوخیاوتس، پدرزن اسکندر، از قبل به فرمان وی به ساتراپی هندوکش منصوب شده بود. سلوکوس هم از قبل ساتراپ بابل بود و اومنس (Omanes) هم ساتراپی کاپادوکیه و پافلاگونه (Paphlagonia) در آسیای صغیر را عهده‌دار شد و علیه دودمان‌های محلی به پیکار دست زد. دیودور سیسیلی (Siculus) به نقل از فرای، ۱۳۸۰: ۲۴۱) از تغییرات در ساتراپ پارت، هیرکانیه، هرات، و سیستان یاد می‌کند و سپس از سلطه سلوکوس بر شهرهای ایران پس از سلسله‌ای از جنگ‌ها و دادن عنوان «شاه» به خود و نیز پایتختی سلوکیه در کرانه دجله و برگزیدن همسری ایرانی که مادر آنتیوخوس اول باشد نام می‌برد. شهر باستانی رگه یاراگس

(ری، شهر قدیم ماد) به دست سلوکوس پی نهاده شد. این شهر با گروهی فراوان از هلنیست‌ها مسکون شد و از آن پس آن‌جا را اوروپوس خواندند (استرابون، XI، ۵۲۴؛ بطلمیوس، VI، ۲، ۷). پایتخت اخیر پارتیان به نام هکاتو میپلوس (کومس/ قومس) ایالت کوچک قدیمی میان کوه‌های البرز و کویر مرکزی که در روزگار قدیم شاه‌راه ری به خراسان بود، به گفته آپیان (Appian)، مورخ رومی، به دست سلوکوس بنا شد.

اما دامنه نفوذ هلنیسم به لحاظ فکری، فلسفی، بازرگانی، و هم‌چنین رواج سکه با «عیار آتی» در دوره سلوکیان، نسبت به نظامی‌گری بسیار بیش‌تر بود. این موارد را کاوش‌های باستان‌شناسی در آسیای مرکزی و شوش به‌خوبی در دسترس ما قرار می‌دهد.

کاوش در شهری هلنیستی در کرانه آمودریا در افغانستان، که امروزه آی‌خانم خوانده می‌شود، آگاهی‌های بسیار سودمندی برای سنجش آن با شهرهای مغرب به دست داده است. آی‌خانم نخست موقتاً با شهر «اوکراتیدیا» (Ucratidia) تطبیق شد که آن را فرمان‌روای یونانی مقدونی اوکراتیدس (Ucratidus) پی افکنده بود (استرابون، XI، ۵۷۶؛ بطلمیوس، VI، ۱۱، ۸). بدین گونه تاریخ آن به قرن سوم پیش از میلاد برمی‌گردد، اما چنین می‌نماید که بنیاد آن کهن‌تر باشد.<sup>۱</sup> در بخش علیای آمودریا شهر هلنیستی‌ای بود در جایگاه پیوند کوچک‌چهرود که در آن‌جا کتیبه‌های یونانی جالب توجه و نیز تئاتر و ورزشگاه و بازار یونانی پیدا شده و نقشه شهر را هم باستان‌شناسان یافته‌اند. این‌ها همه دلالت دارند بر آبادی‌ای کاملاً یونانی. از زبان شخصی در میان کتیبه‌ها بیان شده است که فردی به نام کلیرخوس کتاب و نیز کتیبه می‌نوشته است و نمونه‌ای از آن در پایه ستونی در این مکان قرار دارد و کاتب آن از دلفی یونان بدین جایگاه دوردست در مشرق آمده بوده است.<sup>۲</sup> در کتیبه دیگری از هرمس و هراکلس یاد شده است که خود نمودار پای‌بندی استوار این شهر است به یونان. گویا بعدها در حدود ۱۵۰ سال پیش از میلاد در دوران یونانی — باختری دادگاهی (شاهی) هم به شهر افزوده شده است که این امر در شهرهای هلنیستی چندان رایج نبود. پیدا شدن پایروس‌هایی مشتمل بر گفتارهای فلسفی نیز گواهی است بر اندیشه استوار یونانی در این شهر دورافتاده یونانی. این نوشته‌ها از آن رو جالب توجه است که حاکی از آن است که مهاجران ساکن شهرها تنها از سپاهیان نبودند، بلکه از همه قشرهای مردم یونانی در آن‌جا داشتند (فرای، ۱۳۸۰: ۲۴۹). به نظر می‌رسد در برابر نفوذ هلنیسم در ایران عکس‌العمل قابل توجهی انجام نشده، بلکه برعکس در شهرها با رغبت و استقبال بیش‌تر مواجه شده است. برخلاف فرضیه ادی (Eddy) که می‌گوید در پارس باستانی بومیان مقاومت داشتند، فرای این امر را کم و بیش در روستاها به لحاظ پیوند آیین زردشتی

با خاندان هخامنشی می‌داند. او بر این باور است که تسامح فرمان‌روایان هلنی در برابر ادیان محلی بسیار آشتی‌جویانه و به نوعی درآمیختگی دینی با هلنیسم دینی در میان توده مردم بود؛ بنابراین، این امر در بافت و نمای زندگی اجتماعی اقوام شرقی تأثیر ژرفی گذاشت. به هر حال، یورش یونانیان و مقدونیان درشت‌رفتار از زادگاه خویش همراه با بازرگانان و حرف‌گوناگون مانند پزشکان، آموزگاران، معماران، ورزش‌کاران، و بازی‌گران نمایش‌نامه‌ها و برخی که جذب دستگاه دیوانی و حکومتی شدند زندگی هلنیستی را به رخ شرقیان کشید و جذابیت نهفته تمدن هلنیستی، با پایگاه برجسته رهبری یونانیان در حکومت، تقویت شد. بعضی از شهرها شکل شهرهای یونانی به خود گرفت؛ دستگاه حکومت توده مردم را تشویق می‌کرد تا نهادهای رایج در پولیس‌های یونانی را بر پا دارند، مأموران را برگزینند، و شورای حکومتی و مجلس شهروندان تأسیس کنند؛ به‌زودی در میان طبقات بالای اجتماع بومیان، در شهرهای انطاکیه و شوش، آموزش زبان یونانی رایج شد و شیوه رفتار هلنی را سرمشق خویش قرار دادند. بدین‌سان این شهرها و ده‌ها شهر کهنه و نویناد جزیره‌هایی شدند هلنیستی در دریای بی‌کران شرق که در آن‌ها نسخه‌های کمابیش همانندی از پولیس‌های یونانی، دست‌کم در میان طبقات بالای شهروندان که از حقوق شهروندی برخوردار بودند، پیچیده می‌شد. ساختمان‌های عمومی زیبا مانند نیایشگاه‌ها، تئاترها، و ورزشگاه‌ها به همراه بناهای ضروری‌تر مانند باروی شهر و شبکه آبرسانی و بارانداز از مشخصات هر شهر هلنیستی شد. طرح اصلی، اغلب به طور نظام‌یافته بر اساس الگویی خطی با دو ره‌گذر عمده عمود بر هم شهر را به چهار بخش تقسیم می‌کرد. ساختمان‌های عمومی مهم در محل برخورد این ره‌گذرها ساخته می‌شدند. مجلس حکومتی، جایگاه مأموران، دادگاه‌ها، داوران و شورای شهر که جملگی وظیفه اداره شهر را بر عهده داشتند در این مکان‌ها استقرار یافته بودند (مکنیل، ۱۳۸۸: ۳۵۵، ۳۷۵).

## ۵. فرهنگ هلنی - پارتی

جنگ‌های داخلی حکومت سلوکیان را رو به سستی برد و برخی از استان‌های مرزی علم استقلال برافراشتند. پادشاهی پارت در جنوب شرقی دریای خزر و بلخ در شمال شرقی در قرن سوم پیش از میلاد از آن جدا شدند. با ناتوانی بیش‌تر حکومت، رشته‌ای از حکومت‌های مرزی در آسیا شکل گرفت. از جمله غلاطیه و کاپادوکیا در آسیای صغیر که تا زمان رومیان نیمه‌متمدن مانده بودند، اما پادشاهی پارت که در حدود ۲۴۷ پیش از میلاد از سوی مردم قبیله‌ای ایرانی‌زبان و فرارسیده از استپ‌های پیرامون دریای خزر بنیاد شده

بود میدان جالب توجهی برای درآمیختگی میان شهرهای هلنیستی با این پادشاهی شد. فرمان‌روایان پارتی و اشکانی غالباً به شهرها توجه بیش‌تری نشان می‌دادند. یکی از نخستین پادشاهان این دودمان با عنوان «فیلهن» (دوست‌دار یونان) سلطنت خود را آغاز کرد. دل‌بستگی پادشاهان پارتی بی‌گمان به فرهنگ هلنیستی نه‌فقط برای فواید بازرگانی آن، بلکه به خودی خود بود. پارتیان با این‌که نظام سپاهی خود را بر دوش بزرگان ایرانی گذاشتند، اما به شهرهای هلنی‌شده استقلال کامل بخشیدند. به همین لحاظ فرمان‌روایی آنان در شهرهای شکوفای بین‌النهرین و نواحی زیر نفوذشان تأثیر نامطلوبی نداشت. در باکتريا (بلخ) هم‌کاری و همانندی میان شهرهای هلنی‌شده و آبادی‌های بی‌شمار ایرانی برقرار بود. با این تفاوت که پادشاهی باکتريا زیر فرمان شاهان یونانی قرار داشت. آغاز شهرنشینی و گسترش کشاورزی در این سرزمین‌ها از زمان هخامنشیان پا گرفته بود؛ از عوامل مؤثر در رشد تمدن شهری به سوی مشرق و مغرب آسیا، که ایرانیان و سپس حکومت هلنیستی فراهم آورده بودند، منابع آب و قنات و کاریزهایی بود که از قبل به نحو صحیح از آن‌ها بهره‌برداری شده بود و از تبخیر آن‌ها به‌شدت می‌کاست (Ghirshman, 1951: 180).

در ارزیابی سرعت دگرگونی‌ها و پیشروی‌های یونانی‌ها و فرهنگ و سپاهی‌گری آنان نباید به‌گرافه رفت، اما این پیشرفت‌ها در دوره خود آن‌چنان وسیع و گسترده بود که روحیه جهان هلنیستی از آن‌جا ریشه گرفت؛ به نحوی که، فردی با آموزه‌های پسندیده هلنی می‌توانست در سراسر جهان متمدن خود را در میهن خویش احساس کند، اما از حدود سال‌های ۲۰۰ پیش از میلاد روم دست به سلسله‌ای از دخالت‌ها در امور یونان زد و به‌تدریج سراسر حوضه مدیترانه، از سوریه تا اسپانیا، گُل و بریتانیا، آسیای صغیر و شمال افریقا را زیر سلطه خود درآورد. یونانیان بیش از هر چیز به کسب آگاهی علاقه‌مند بودند و کامیابی‌های آنان در زمینه هنر، ادب، علم، و فلسفه از همین ره‌گذر نصیب آنان می‌شد. هم‌چنین رومیان مردمی اهل کار و فنون جنگ و جهان‌گشایی و حکومت، دیپلماسی و توسعه، و به کار بستن قانون بودند. آنان وسیع‌ترین امپراتوری جهان کهن را آفریدند. رومیان از ملل گوناگونی که به زیر فرمان خود درآوردند و به‌خصوص یونانیان درس‌های بسیار آموختند. هوراس (Horace; 65-8 B.C) نویسنده و شاعر لاتینی می‌گوید: یونان به اسارت افتاد، اما فاتح بی‌تمدن خود را به اسارت گرفت، و هنرها را به سرزمین روستایی لاتیوم کشید. اگر آتن مکتب یونان بود، یونان نیز خود مکتب روم شد. سرانجام از این تلفیق تمدن بزرگ یونان و روم شکل گرفت، اما اندیشه هلنیستی با آن‌که معتدل شده بود، چه در میان رومیان و چه در شرق در میان پارتیان، کوشانیان، سکاها، هندیان، و نیز چینیان در

دوردست جریان داشت. به عبارت دیگر، واکنش‌هایی که در برابر هلنیسم پیش آمد آثار فرهنگی و علمی آن را نزد، بلکه پارتیان هم‌چنان هلنیستی بودند و شاهان آنان در شهرهای امپراتوری سیاست فیلهلن را اعمال می‌کردند ( Debevoise, 1938: 93 cited ) (McNeill, 1970: 452). پیکرهٔ دیمتریوس (Demetrius) پادشاه باکتریا (بلخ)، حدود ۱۹-۱۶ پیش از میلاد، در پشت سکه با عنوان «شاه دیمتریوس» بیان‌گر اوج گستردگی حکومت هلنیستی در آسیای میانه و پیشروی آن در هندوکش است. بسیاری از آثار پیکرتراشی نمودار نفوذ هلنیستی و رومی در گندهاره است. برخی از دانشمندان بر آن‌اند که هنرمندان این آثار یونانی بودند. شباهت‌های بسیار بین الگوهای هنری معماری بیستون با معماری هلنی بیان‌گر پیوند نزدیک بین آنان است. تاریخ هنر از این واقعیت‌ها و نوعاً فرضیه‌ها، که همهٔ پدیدارها مبتنی بر ریشه و خاستگاه هلنیستی است، حمایت می‌کند؛ اگرچه برخی قطعاً به دورهٔ هخامنشیان مربوط‌اند. فرای اظهار می‌دارد: مکان‌های مقدس و زیارتگاه‌ها، آثار معماری در نیایشگاه‌ها در خوره و کنگاور نمودار شیوه و نفوذ یونانی است. او سؤال می‌کند، آیا چنین ساختمان‌هایی فقط برای یونانی - مقدونیان بر پا شده بود یا این که ایرانیان هم در پرستش هرقل و دیونیزوس و دیگر خدایان یونانی شرکت داشتند؟ آن‌چه روی داده است گویا پذیرش بعضی از آیین‌ها و آداب و داستان‌ها یا حتی تشریفات دینی یونانی از سوی ایرانیان و درآوردن آن‌ها به دین زردشتی است، بی‌آن‌که نام‌های بیگانه را مستقیماً «دگرگون» کرده باشند. بعضی از بومیان از «هلنیستی‌زده» شدن احساس سرافرازی می‌کردند، بعضی هم چنین نبودند. گروهی از بزرگان ایرانی «هلنیستی‌زده» شدند و سرانجام فرهنگ و ارزش‌های بومی عنصر هلنیستی‌زده را جذب و منحل کردند، اما این مرحله زمانی دراز طول کشید، زیرا فرهنگ یونانی تا قرن‌ها پایدار ماند (فرای، ۱۳۸۰: ۲۶۹).

دربارهٔ پای‌بندی پارتیان به آیین زردشتی و ارتباط آن با آموزه‌های مهرپرستی اظهار نظر قطعی نمی‌توان کرد. بعضی از سکه‌ها حاکی از آن است که برخی فرمان‌روایان پارتی از حمایت پدیده‌های یونانی دست کشیدند و بر دین بومی خود تأکید ورزیدند؛ اگرچه یک بعد دیگر آثار هلنیستی در فرهنگ شرق تا قرن سوم میلادی مربوط به اشراف و طبقات توان‌گر هلنیستی‌شده و دهقانان زمین‌دار در روستاهای ایران و طبقات بالادست آریایی در هند است. آنان غالباً از شیوهٔ زندگی نسبتاً مرفهی برخوردار بودند، البته تأثیر عناصر رازگونهٔ ادیان دیگر در فرهنگ دینی پارتیان دور از انتظار نیست. با این حال، «هلنیستی شدن» شرق را در میان پارتیان بهتر می‌توان دید. آنان هم از دیدگاه فرهنگی و هم سیاسی وارثان سلوکیان بودند؛ در واقع، پس از فرو افتادن سلوکیان بود که آثار هلنیسم در همه جا شایع

شد، اما در این هنگام با آمیختگی‌هایی همراه بود. حذف شعار فیلهلن از روی برخی سکه‌ها در مقطعی کوتاه واکنش پارتیان در برابر حرکات رومی‌مآب بود که اندکی بعد همین عبارت مجدداً بر روی سکه‌ها زده شد. این شعار تا پایان حکومت پارتیان روی سکه‌ها زده می‌شد؛ بنابراین، هیچ سند محکمی مبنی بر نمودار کردن مشی درازمدت و مؤثر ضدهلنیسم از شاهان پارتی دیده نشده است. سنت شهرهایی که پولیس (Polis) خوانده می‌شد در میان سلوکیان و پارتیان همواره پا بر جا بوده است. اگرچه نفوذ یونان در دو شهر سلوکیه و شوش با منحل و مجذوب شدن گروه‌های هلنیستی در میان مردم محلی رو به افزایش بود. ریچارد فرای از لی رایدن (Le Rider) درباره‌ی تداوم وضعیت هلنیستی در این دو شهر این‌گونه نقل می‌کند: در دسامبر ۲۱۱ میلادی اردوان سوم نامه‌ای درباره‌ی گزینش شخصی به نام هستیایوس به شهر شوش نوشت. در این نامه که بر کتیبه‌ای به زبان یونانی نگاشته شده است به سازمان و گردش کار این شهر به منزله‌ی شهری یونانی اشاره شده است (همان: ۳۹۴). با همه‌ی این تفاسیر شاهان پارتی و اسکانی، با وجود این که دوست‌دار فرهنگ و هنر یونان بودند، میدان را برای بروز مکتب‌های محلی باز گذاردند. بنابراین، پیروی و تقلید از هنر یونان به تدریج در قرن آخر حکومت آنان جای خود را به سبک «پارتی» داد. به عبارت دیگر، پس از ظهور مسیحیت هنر پارتی در چهره و پیکرنگاری چیره شد؛ اگرچه عصر پارتی در هنر و معماری مجموعاً نمایش‌گر جریان‌های فرهنگی گوناگونی است، باستان‌شناسان در کاوش آثار پارتی هر چه بیش‌تر پیش می‌روند برجستگی و اهمیت دوران پارتی در پایه‌گذاری فرهنگ و هنر نهادهای ساسانی بیش‌تر آشکار می‌شود.

## ۶. هلنیسم در عصر ساسانیان

در قرن دوم میلادی، پس از سلسله‌ای از جنگ‌ها و جدال‌ها بین رومیان و پارتیان، سلوکیه از سوی آویدیوس کاسیوس ویران شد و تیسفون پایتخت به تصرف آنان درآمد، اما با شیوع بیماری، پیمان صلح بین طرفین منعقد شد. به موجب این پیمان مرزهای پیشین به سود روم اصلاح شد و شهرهای نصیبین، رود خابور، و دشت سنجان از آن روم شد (همان: ۳۹۱). نصیبین و دشت سنجان در آستانه‌ی ظهور اسلام، به منزله‌ی مناطقی که سهم برجسته‌ای در تحولات علمی دنیای آن روزگار داشتند، اهمیت تاریخی خاصی دارند. روحیه‌ی جنگ‌طلبی و سیری‌ناپذیر رومیان به بهانه‌های مختلف آنان را به حمله‌ای مجدد به ایران واداشت. اردوان پادشاه پارتی با آنان مبارزه کرد و شهرهای از دست رفته را بازپس گرفت و رومیان به ایران غرامت جنگ پرداختند، اما جنگ‌های داخلی از یک سو و کاهش



داد و ستد بازرگانی و کشمکش‌های مرزی از سوی دیگر آهنگ پایان کار پارتیان را در سال‌های ۲۲۷ و ۲۲۸ میلادی به صدا درآورده بود. سرانجام پارتیان در برابر دودمان نوحاسته‌ای از پارس، به نام ساسانیان، برکنار شدند.

به نظر می‌رسد در ایران ساسانی، مانند همه جای آن روزگار، جشن‌های فرهنگی و اجتماعی رنگ دینی به خود گرفته بود. مناقشه میان واپس‌گرایی ساسانیان که خواستار زنده نگاه داشتن آیین زردشتی روزگار هخامنشی بودند از یک سو، و درآمیختگی‌ای که خواهان پیوند با هر یک از دین‌ها و اندیشه‌های گوناگون در ترکیبی برجسته و پهن‌اور بود از سوی دیگر، بر خواهش‌های دینی مردم شهری سایه‌افکن شده بود. بررسی محافظه‌کاری دینی بزرگان ایرانی اگرچه دشوار است، اما اثری متوازن در دین و سیاست به‌هم‌پیوسته ساسانیان دارد. صفت ناسازگاری و واپس‌گرایی در برابر درآمیختگی عناصر فرهنگ‌ها، اعم از هلنی، رومی، هندی، یهودی، و مسیحی، در هنر و فرهنگ ساسانی، با وضع نابه‌سامان و مخدوش آثار بازمانده، آشکار است. پایه و اساس نقشه‌کاخ‌های پادشاهان ساسانی، با بناهای آجری و گاه نقش‌مایه‌های هخامنشی، ترکیبی بود از معماری بیزانس با نماهای هلنیستی، زیرا بسیاری از ساختمان‌های ساسانی به دست اسیران یونانی - رومی ساخته شدند. شیوه پرداخت نقش‌های آنان هم نمایان‌گر گرایش به پیکرتراشی امپراتوری روم و هم نمودی از هنر هند و بودایی در آسیای میانه است.

جوامع یهودی بین‌النهرین راه را برای ورود مسیحیان از پیش گشوده بودند و سپس جنگ‌های ایران و روم، که از عصر پارتیان کم و بیش ادامه داشت، در دوران شاهنشاهی شاپور ساسانی به اوج خود رسید. این امر راه را برای آمدن اسیران رومی مسیحی، که صاحب حرف بودند، به شهرهای ایران بیش از پیش هموار کرد. با سیاست کوچ فوج اسیران به سراسر ایران و ازدواج آنان با خاندان‌های ایرانی، پای نسطوریان به بدنه جامعه ایرانی و حتی ارکان حکومتی، در حد صدر اعظم و برای نمونه با نام «یوسی»، و در سطح حرف گوناگون با استادکاری کاملاً باز شد (پیگولوسکایا، ۱۳۷۷: ۳۱۷). این رویدادها با وجود مخالفتی بود که شاهان ساسانی در برابر مسیحیان به کار می‌بستند، زیرا در اندیشه رواج آیین زردشتی بودند. نسطوریان که حامل عناصر برجسته تفکر هلنیستی بودند زیر فشار حکام رومی راه مهاجرت پیش گرفتند و مدارس شهرهای مرزی ایران مناسب‌ترین مکان‌ها برای پناه آنان و نفوذشان به سرزمین ایران بود. مسیحیت در حدود سال ۱۵۰ میلادی به ادسا نفوذ کرد و این شهر به تدریج مهم‌ترین اسقف‌نشین میان‌رودان شد (پارشاطر، ۱۳۸۳: ۳۵). آنان با حضور خود در این مدارس به جدال‌های فلسفی و عقلائی

دامن زدند و موجی از «انباشت علمی» و فکری را گسترش دادند. پیشوایان آیین رسمی دولت ساسانی می‌بایستی در برابر این جدال‌ها و پرسش‌های گوناگون ادیان دیگر، که به زیر و بم کلام و فلسفه‌آشنایی داشتند، پایداری کنند، اما حامیان و هواداران نسبتاً خام آیین زردشتی، که از بزرگان روستازاده بودند و با گستاخی برتری آیین خویش را اعلان می‌کردند، چندان پایه و مایه فکری استواری برای پاسخ‌گویی نداشتند؛ شاپور اول ساسانی (۲۴۱-۲۷۱ م) از روحانیان زردشتی می‌خواست ضعف‌های فکری خویش را با بهره‌گیری از اندیشه‌ها و آثار علمی دانشمندان و خردمندان یونانی و هندی جبران و آیین زردشتی و *اوستا* را با ترجمه‌ها و گردآوری‌های عالمانه متون علمی تقویت کند (Hourani, 1975: 6).

آر. سی. زینر (R.C. Zaehner)، پژوهش‌گر بریتانیایی، شرق‌شناس و متخصص در ادیان شرقی در این خصوص چنین اظهار می‌دارد: در زمان شاپور اول مطالب بسیار ارزشمندی از فلسفه یونان به اندیشه‌های زردشتی راه یافت؛ آنان (زردشتیان) اندیشه‌های جالب توجهی از اصل اخلاقی ارسطو را در موضوع خیر و شر به منزله یکی از آمیزه‌های فرهنگ التقاطی پدیدآورنده گردش افلاک برشمردند<sup>۳</sup> (McNiell, 1970: 402). به عبارت دیگر، پیشوایان زردشتی مسائل اخلاقی، فلسفی، و اجتماعی ارسطو را پس از تحریف با ترکیبی از عناصر فکری گوناگون از تحت‌القمر به مابعدالطبیعه کشاندند. اگرچه در بازشناسی و تقسیم‌بندی فلسفه هلنیستی به اخلاق، منطق، و فیزیک محور اصلی و هدف غایی «end» (Telos) آن وظایف اخلاقی است (Audi, 2001: 374). این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که شاپور گوشه چشمی هم به مانی داشت، او با مساعی پیامبرگونه و زیرکانه‌اش آموزه‌های زردشتی، بودایی، و مسیحی را پیوند می‌داد و ترکیب می‌کرد. پیام مانی مخاطبان بسیاری داشت، توسل شاپور به این امر با مشی سیاسی او در برابر خودخواهی‌های سران زردشتی هم‌جهت بود. سیاستی که قباد (فرمان‌روایی ۴۹۸-۵۳۱ م) و برخی پادشاهان ساسانی کوشیدند با بهره‌برداری از آن توازنی بین نیروها فراهم آورند و با گرایش به دین‌های رقیب در شهرها و حتی مسیحیت، با وجود صبغه رومی، با فشار به روحانیان زردشتی از این بازی به سود خود استفاده کنند. پسر و جانشین او، خسرو انوشیروان، جنبش مزدکیان را فرو نشاند و با بردباری در برابر مسیحیان و نیز استقبال از حکمای یونانی گریخته از آکادمی آتن موفق شد از قدرت راست‌دینان زردشتی بکاهد. دوران سلطنت او که از سال ۵۳۱ میلادی تا هنگام مرگش ۵۹۷ میلادی به طول انجامید یکی از عصرهای زرین تاریخ ایران بود. در این عصر تبادل افکار یونانی، مسیحی، یهودی، هندی، سریانی، و ایرانی، که از مدارس ادسا و نصیبین آغاز شده بود، در مدرسه جندی‌شاپور با تلفیق و ترکیب برجسته‌ای موفق به

آفرینش آثار ارزشمندی در زمینه طب، فلسفه، و ادبیات شد. نسطوریان در این مدارس و به‌خصوص جندی‌شاپور، که بزرگ‌ترین مرکز فکری آن عصر بود، دست به تألیف و ترجمه علوم گوناگون، به‌ویژه پزشکی و فلسفه، از زبان یونانی به سریانی زدند. نوافلاطونیان با گسترش افکار خویش تصوف دوره‌های بعدی ایران را تحت تأثیر قرار دادند. در زمان انوشیروان، آثار ارسطو و افلاطون به پارسی ترجمه شد. پُل ایرانی (Paul the Persian)، فیلسوف سریانی، رساله در باب منطق ارسطو را به نام شاهنشاه خسرو تألیف کرد. شرح باری/ارمیناس نیز به او منسوب است (سارتون، ۱۳۸۳: ۴۳۳).

تعلیمات طبی در مدرسه جندی‌شاپور در روزگار خسرو انوشیروان اساساً یونانی بود، اما همراه با طب هندی، سریانی، و ایرانی. این مدرسه در نیمه دوم قرن هشتم میلادی مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و مرکز مهم پزشکی به شمار می‌رفت. خسرو برای مقاصد بازرگانی و دفاعی به جابه‌جایی مردم از یک بخش امپراتوری به بخش دیگر دست زد؛ چنان‌که بر مناطق اسقفی مشرق افزود و نیز بسیاری از مهاجران امپراتوری بیزانس را به گرمی پذیرا شد. به گفته آگاتیاس (Agathias)، کتاب ۲، بند ۳۰، خسرو انوشیروان در پیمان صلح با ژوستینین در سال ۵۲۹ میلادی عبارتی برای بازگشت فیلسوفان آکادمی آتن گنجانید. مشی سیاسی و فرهنگی او مانند شاپور توجه به آموزه‌های حکمای یونانی و بهره‌گیری از خدمات ارزنده اسیران مسیحی رومی صاحب‌حرف و اطبای هندی بود. آرتور کریستن‌سن می‌گوید از مردمان ممتاز عهد خسرو اول برزویه، رئیس اطبای شاهی، است. از آثار او ترجمه‌ای در دسترس است که خودش نوشته و ابن‌المقفع آن را در مقدمه نسخه عربی کلیله و دمنه، که شاه‌کار برزویه است، قرار داده و ما از این پس در باب کلیله و دمنگ سخن خواهیم راند (کریستن‌سن، ۱۳۴۵: ۴۴۵).

به هر حال، حمایت خسرو از ترجمه آثار طبی، فلسفی، ریاضی، و غیره و اهتمام او به اصلاح وضع سپاهی و مالیاتی، با بهره‌گیری از نظام مالیاتی رومی (آلتهایم، ۱۳۸۲)، و نیز تقسیمات ارزنده کشوری که روی مهرهای رسمی نوشته شده است حکایت از نظم خاص در تقسیم‌بندی استان‌ها و شهرها دارد. اجرای فنون آبیاری در دشت‌های پهناور و ایجاد آب‌راه‌ها و آب‌بندها به گشایش امر کشاورزی و رونق داد و ستد و بازرگانی در سراسر امپراتوری ساسانی انجامید.

اما با همه موفقیت‌های چشم‌گیر خسرو انوشیروان در عرصه‌های علمی و فرهنگی و هم‌چنین پیروزی‌های او در جدال‌ها و کشمکش‌های نظامی و اصلاح امور کشور و اجرای عدالت، شکست سریع سپاهیان ایرانی و تباهی حکومت ساسانی در کم‌تر از یک قرن در

برابر مسلمانان آغاز شده بود. بنابراین، با آن‌که پادشاهی ساسانیان به‌خصوص خسرو کارنامه درخشانی داشت، اما مواجهه با پیکارهای داخلی و خارجی نظام حکومتی را در پیوند استوار مردم ناتوان کرد. بروز نقص‌های روی‌کرده در کشور مایه آشفته‌گی جامعه و خلل در تمرکز کارها شد و مجال ابتکار را از نظام اجتماعی و حکومتی سلب کرد. این امر موجب دوری دیوانیان از دستگاه رهبری جامعه شد و سرانجام مسلمانان پس از سه نبرد، که چندان مقاومتی از سوی مردم در دفاع از امپراتوری دیده نشد، پادشاهی ساسانی را از پای درآوردند.

## ۷. نتیجه‌گیری

دامنه نفوذ هلنیسم و نقش آن در تحولات فرهنگی و دینی و تغییر تفکر فلسفی و عقلانی و سرانجام حفظ و انتشار آن به سوی مشرق در آسیای طی مدت زمانی بسیار طولانی و کاملاً آرام صورت گرفت. از فتوحات اسکندر در آسیا حدود ۳۲۵ پیش از میلاد تا ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی، تقریباً نزدیک به هزار سال، سیر و پیشرفت این پدیده را نباید سهل و ساده گرفت؛ یا نباید این سیر و پیشرفت را به فعالیت و عملکرد نسطوریان و جدال‌های فرقه‌ای آنان و یا تعالیم چند نهاد و مدرسه اسقفی و یا برخی از مراکز علمی در سرزمین پهناور ایران منحصر کرد، بلکه این ماجرا، همان‌گونه که پیش از این به‌اجمال اشاره شد، حاصل نهضت گسترده فرهنگی بود که در آن دربار شاهان، طبقات اشرافی، و اقشار گوناگون غرب آسیا وسیعاً و عمیقاً با ساز و کارهای مختلف ثمرات فرهنگ یونانی، رومی، هندی، و غیره را به خود جذب کردند و به نسل‌های بعد انتقال دادند.

پس از هزاره اسکندر، سرزمین‌های آسیایی او اعم از سوریه، ایران، و عراق نشان دادند که زمینه مساعدی را برای پذیرش انواع آرا و اندیشه‌های فرهنگی و فلسفی و نهضت‌های دینی مانند زردشتی، مسیحی، مانوی، و غیره دارند. آنان برای جلب توده مردم به آیین خود دست به سلسله‌ای از جدال‌های فکری و مذهبی با یک‌دیگر زدند. موفقیت در این امر محتاج استدلال‌های منطقی و تجهیز به دلایل علمی و فلسفی بود. بدین ترتیب و ضرورتاً مروج مقداری دانش و فرهنگ شدند و راه را برای ورود فرهنگ هلنیستی و هلنی‌مآب کردن جامعه هموار کردند. سرانجام در دهه‌های آخر امپراتوری ساسانی گرایش به مسیحیت رو به افزایش گذاشت و حوزه‌های اسقفی در شرق، آن‌چنان که از عملکرد نسطوریان برمی‌آید، رو به گسترش نهاد. این موج افزایش، علاوه بر ثروتمندان و طبقات مرفه و متوسط نواحی مختلف امپراتوری، دشت‌های کرانه دجله و فرات، و هم‌چنین فلات ایران را دربر گرفت. با ظهور اسلام، آیین زردشتی به علت وابستگی شدید به دولت لرزان ساسانی تاب و توان

مقاومت نداشت و به زودی گوشه گیر شد، حال و روز مسیحیان و یهودیان هم چندان دگرگون نشد، جز آن که دین اسلام با پیام آزادی و برادری و تسامحی خاص در برابر آنان، و به خصوص اندیشمندان غیرمسلمان، فضا را برای تعاملات فلسفی و عقلانی و نیز حیات پر نشاط علمی مهیا کرد. دانشمندان و عالمان مسلمان و غیرمسلمان به سرعت عناصر علمی، فلسفی، و اخلاقی و در یک کلام میراث هلنی و دانش گران‌بهای ملل گوناگون را، عالمانه و با مهارتی خاص، به تصرف خود درآوردند و «بومی» خویش کردند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. از کسی به نام Kineas که گویا از مردم تسالی است یاد می‌شود که بنیان‌گذار شهر است. این آگاهی به موجب کتیبه‌ای است که در آن‌جا پیدا شده است که ظاهراً باید بر مزار Kineas در بازار آی‌خانم نوشته باشند. روبر بر آن است که شهر اسکندریه‌ای است که به دست اسکندر پی‌نهاد شده است. گو این که روبر خود بنای شهر را به سلوکوس اول نسبت داده است (Robert and Bernaed, 1973: 217-222).

۲. چنین گفته شده که کلیرخوس سولویی (Soloï) در حدود ۳۰۰ پیش از میلاد به آی‌خانم آمد و از پیروان ارسطو بود (Bernard, 1978: 458).

3. R. C. Zaehner has suggested that an influx of Greek philosophy into Zoroastrian intellectual circles dated from Shapur's time. Such interesting phenomena as the elevation of Aristotle's ethical principle of the mean into an actor in the cosmic drama of creation eventuated from this process of cultural syncretism!

### منابع

- آلتهایم، فرانتز (۱۳۸۲). *تاریخ و اقتصاد دولت ساسانی*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- پیگولوسکیا، ن. (۱۳۷۷). *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- سارتون، جورج (۱۳۸۳). *مقدمه بر تاریخ علم*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- شریف، م. م. (۱۳۶۲). *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه نصرالله پورجوادی، جلال‌الدین مجتبوی و عده‌ای از مترجمان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فرای، ریچارد (۱۳۸۰). *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرهادپور، مراد (۱۳۷۶). *ما و غرب*، تهران: مؤسسه‌ی تعلیماتی و تحقیقات علمی و دینی حسینیه‌ی ارشاد.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۶۸). *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، ج ۱، تهران: سروش.

- کریستن سن، آرتور (۱۳۴۵). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: ابن سینا.
- لیندبرگ، دیوید سی. (۱۳۷۷). *سراغزهای علم در غرب*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۷۴). *دائرةالمعارف مصاحب*، تهران: امیرکبیر.
- مکنیل، ویلیام (۱۳۸۸). *بیاباری غرب*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- وکیلی، شروین (۱۳۸۹). *اسطوره معجزه یونان*، تهران: شورآفرین.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۱). *حضور ایران در جهان اسلام*، تهران: مروارید.

- Audi, Robert (2001). *Dictionary of Philosophy*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bernard, P. (1978). 'Campagne de Fouilles 1976-1977, a Aii Khanoum', *CRAI*.
- Hourani, George (1975). *Essay on Islamic Philosophy and Science*, New York: State University of New York Press.
- McNeill, William (1970). *The Rise of the West, a History of the Human Community*, Chicago: University of Chicago Press.
- Robert, L. and P. Bernaed (1973). 'Fouilles d' Ai Khanoum', *MDAFA*, 21(1).